

خلایقیت اوج توانایی تفکر بشری است که توانسته است انسان را به مرحله پیشرفت و ترقی برساند و او را در حل تمام مسائل و مشکلات زندگی یاری دهد. نمونه‌های خلاقیت را می‌توان در نقاشی روی دیوار در زمان غارنشینان، خلق یک اثر هنری، ماشین‌آلات صنعتی و آشپزی و خیاطی و ... دید.

در حقیقت خلاقیت یک مفهوم انتزاعی و پیچیده است. اما ابهام در معنی و مفهوم کلمه به معنی پیچیدگی خود جریان خلاقیت نیست، زیرا خلاقیت را می‌توان به راحتی در زندگی روزانه حس کرد و آن را لمس کرد.

اخیراً محققان و روان‌شناسان به بعد اجتماعی و محیطی آن توجه کرده‌اند و معتقدند که خلاقیت را نمی‌توان بدون توجه به ابعاد اجتماعی و محیطی آن بررسی کرد. به نظر استرانبرگ (1989) فرایند خلاقیت در ذهن شخص با متغیرهای اجتماعی رابطه دارد. واقعیت این است که به خلاقیت نمی‌توان با تمرکز بر یک بعد نگریست. ابعاد فردی یا محیطی نمی‌تواند بیانگر ماهیت خلاقیت باشند. بلکه خلاقیت از سویی نیز تابع نظام اجتماعی خالق است. به همین دلیل خلاقیت هرگز نتیجه عمل فرد به تنهایی نیست.

یکی از ابعاد محیطی اجتماعی خلاقیت، مدرسه می‌باشد. تورنس بیان می‌کند مسئله توسعه خلاقیت در نظام آموزشی رسمی بیشتر از این جهت حائز توجه است که بر اساس پژوهش‌ها دریافته‌ایم که در ابتدا ابتکار و خلاقیت در اغلب کودکان مشاهده می‌شود ولی منحنی تحول آن در حدود 10 سالگی افت می‌کند و سیر نزولی می‌یابد و نتیجه آن فقدان علاقه به یادگیری و افزایش مشکلات رفتاری و انگیزشی است. به قول تورنس عدم بروز این توانایی عموماً به نامناسب بودن روش‌های تدریس مربوط می‌شود.

در این میان معلمان نقش کلیدی را بر عهده دارند معلمان می‌توانند با استفاده از انواع روش‌های خلاق امکان ظهور خلاقیت در کودکان و نوجوانان را فراهم سازند. امروزه تمام کودکان دبستانی باید با واقعیت‌ها و مفاهیم علمی آشنا شوند زیرا زندگی در عصر صنعتی بدون استفاده از یافته‌های علمی تقریباً غیرممکن است.

#### مدرسه

مدرسه به عنوان یکی از اجزای مهم نظام آموزشی می‌تواند بر فرایند تفکر و مهارت‌های ذهنی و شیوه‌های یادگیری دانش‌آموزان تأثیر شگرف بگذارد تا به راحتی بتواند در جهت تفکر نو و انتقادی و کشف مجهولات پیش برود و راه حل مناسبی برای مشکلات ارائه دهد. بدین ترتیب مدرسه می‌تواند کانونی جهت یادگیری و پرورش افکار خلاق باشد.

محیط مدرسه از جنبه‌های مختلفی مانند شرایط فیزیکی (دیوارها، کلاس، ابزار و اشیاء موجود در مدرسه...) و روابط عاطفی میان افراد، نقش مدیر و ناظم بویژه معلم، روابط دانش‌آموزان با معلم، روابط دانش‌آموزان با یکدیگر، بر انگیزه یادگیری و خلاقیت تأثیر مستقیم دارد.

معلم در مدرسه بعنوان یک الگو نقش کلیدی ایفاء می‌کند. در واقع اهمیت او در زندگی کودکان و

نوجوانان مستعد و خلاق بیشتر روشن می‌گردند.

شایان ذکر است معلم شکل دهنده جو کلاس است و مهمترین نقش را در پرورش خلاقیت دانش آموزان برعهده دارد و می‌تواند این نقش را از طریق روشهای تدریس در کلاس به انجام رساند.

### روشهای تدریس

تدریس، تنها فعالیت معلم در کلاس درس نیست بلکه فعالیتی دو جانبه از طرف معلم و دانش آموزان میباشد که در جریان آن، بین دانش آموزان با یکدیگر و معلم تعامل وجود دارد.

روش تدریس را میتوان به دو گروه عمده تقسیم کرد: روشهای تدریس فعال و روشهای تدریس غیر فعال (سنتی).

در روش تدریس غیر فعال، فقط معلم نقش فعالی را در جریان تدریس برعهده دارد و مطالبی را که از قبل تعیین شده است بطور شفاهی در کلاس بیان می‌کند و دانش آموزان در این میان واکنش چندانی از خود نشان نمی‌دهند. بعبارت دیگر کودک برای مدرسه است، نه مدرسه برای کودک. تدریس سنتی تنها وظیفه خود را این میداند که حافظه کودک را از معلومات انباشته سازد، آنرا به زیور علم بیاراید و با افکار بزرگ زینت بخشد.

بنابراین خلاقیت فقط جای اندکی در آموزش سنتی دارد، زیرا در آموزش سنتی کسب مهارت خواندن و نوشتن مهم است و ارائه مفاهیم به صورت شفاهی از طرف معلم و تکرار و حفظ کردن و پس دادن مطالب توسط شاگردان انجام می‌شود. بدین ترتیب ذهن شاگردان با جزئیات شتاب زده و نامربوط انباشته می‌شود و آنها از یادگیری مطالب مهم درسی و قابل فهم محروم می‌گردند، و تلاشی برای پاسخهای چالشی انگیز وجود ندارد. شیوه‌های آموزش سنتی دانش آموزان را با روشهای شناختی که مرتبط با دنیای فردا است همراه نمی‌کند و چنین تدریس نامناسبی همراه با عدم طرح موضوعات بحث برانگیز، محیط آموزشی ملالت‌آوری را ایجاد می‌کند. در نتیجه باعث عدم کنجکاوی و سؤال و مشارکت از جانب کودک می‌شود. برای پر کردن این شکاف و فقدان میتوان با روشهای فعال و پویا مانع از کسب این دیدگاه سطحی نگر شد.

در مقابل روش تدریس سنتی، روشهای دیگری وجود دارد که در آنها بر خلاف روش تدریس غیر فعال، دانش آموزان بیشتر فعالیت دارند و قسمت اعظم کار آموزش و تدریس برعهده دانش آموزان می‌باشد. در واقع یک تعامل دو طرفه بین دانش آموزان و معلم و دانش آموزان با یکدیگر وجود دارد. در این روش پیشنهاد می‌کنند که از وسعت برنامه کالسه شود و کیفیت برنامه مورد اهمیت باشد زیرا ثابت شده است معارفی که طی تفحصات و پژوهشهای آزادانه مشخص بدست می‌آید بهتر در ذهن باقی می‌ماند و به شاگرد فرصت می‌دهد به کسب روشهایی نائل آید که در تمام دوره زندگی مورد استفاده قرار گیرد و بطور مداوم دامنه کنجکاوی او را توسعه می‌دهد و دانش آموز یاد می‌گیرد چگونه عقل خود را شخصاً بکار اندازد و بدین ترتیب آزادانه مفاهیم و تصورات خود را بنا می‌کند.

بنابراین استفاده از روش فعال در ارائه درس نه تنها دانش آموزان را برسر شوق و ذوق آورده و انگیزه یادگیری را در آنان تقویت می‌کند، بلکه معلم را در تبدیل محیط کلاس به جامعه‌ای کوچک و دلپذیر قادر می‌سازد. در نتیجه ایجاد و پیشرفت چنین محیطهایی است که حس کنجکاوی دانش آموزان برانگیخته می‌شود.

یکی از راهبردهایی که معلم با روش فعال در هنگام تدریس انجام می‌دهد، استفاده از تمایلات و کنجکاوی طبیعی کودک در حل مساله و بیان مسائل بصورت حیرت‌آمیز است. این روش یادگیری و روش‌های علمی دیگر که بر اساس ساختار طبیعی کودک بنا گردیده مهارتهای روش تحقیق را به وی می‌

آموزد تا در کودک فهم عمیقی از مهارت‌ها و راهبردهای علمی رشد پیدا کند.

معلم‌ان باید متوجه این نکته باشند یادگیری واقعی صرفاً بخاطر سپردن مطالب نیست، بلکه یادگیری واقعی زمانی اتفاق می‌افتد که دانش آموز باید در ارتباط موضوع درسی مواد و ابزار قابل لمس داشته باشد و بتواند مطالب را در عمل نیز ببیند و آنها را تجزیه و تحلیل کند. در این صورت کودک مطالب را بهتر فرا می‌گیرد و انگیزه و کنجکاوی او تحریک می‌شود.

بنابراین معلم باید برای برانگیختن فعالیتهای مورد نظر خود از رغبت‌های طبیعی دانش آموزان استفاده کند و آنها را وادار نماید تا از روی رغبت و علاقه فعالیت نمایند و خلاقیت آنها را پرورش و شکوفا سازد.

تحقیقی توسط رمی و پیپر (1974) سولیوان (1974) انجام شد، محور آنها مقایسه کلاسهای پویا یا باز با کلاسهای سنتی بوده است. فضای کلاسهای باز یا پویا برای رشد شرایط پژوهش، کنجکاوی، دستکاری، خودفرمانی و یادگیری مناسب بود.

اما کلاسهای سنتی در امتحان گرفتن، درجه بندی، تدریس مقتدارانه با سخنگیری دنبال می‌شد و تغییر کمی در برنامه آموزشی خود ایجاد می‌کردند.

همچنین سولیوان (1974) دریافت، بچه‌ها در کلاس باز در مقایسه با بچه‌های کلاسهای سنتی نمره معنادار و بهتری در 2 از 4 تست گلیفورد بدست می‌آورند.

فراهم آوردن زمینه‌ها و شرایطی که به تقویت تفکر خلاق در مدارس منجر شود دامنه وسیعی دارد که از تغییر در نگرشها تا روشهای تدریس امتداد می‌یابد. در تحقیقی که ارتباط متقابل بین معلم و خود کارآمدی معلمها مورد ارزیابی قرار گرفته است، نشان داده شد نوع نگرش معلم به درس تعیین کننده سطح موفقیت آنان در تدریس آن درس می‌باشد. علاقه‌مندی و عدم علاقه‌مندی آنان به درس تأثیر مستقیم در نحوه آموزش آنان دارد و باعث ایجاد رفتارهای خود مدارانه یا شرکت دادن دانش آموزان در امر تدریس، تحقیق و آزمایش است و نتیجه آن رشد یا کاهش خلاقیت در کودکان می‌باشد.

چامبرز (1973) در مطالعه‌ای از 671 معلم، تأثیرات منفی و مثبت آنها را بر روی خلاقیت دانش‌آموزان مورد بررسی قرار داد. بررسی پاسخ‌ها نشان می‌داد: معلمهایی که موجب رشد خلاقیت در دانش‌آموزان هستند در مدیریت و هدایت کلاس به روشهای غیر رسمی گرایش دارند. آنها به دانش‌آموزان اجازه می‌دهند موضوعاتی را که می‌خواهند، انتخاب کنند. پذیرای دیدگاههای غیر معمول آنها هستند، به خلاقیت پاداش داده، در بیرون از کلاس با دانش‌آموزان در تعامل هستند و تشویق استقلال دانش‌آموزان و عملکرد مثبت آنها را بعنوان نقش موثر الگویی خلاقیت می‌دانند. در مقابل رفتارهای متضاد که باعث کاهش خلاقیت می‌شود، عبارتند از: دلسرد کردن عقاید دانش‌آموزان، تأکید بر تکرار یادگیری، ناامنی، سختگیری و اعمال روشهای سنتی که موجب تقلیل خلاقیت می‌شوند.

به طور کلی در مطالعات متعددی که در زمینه کارایی روشهای تدریس فعال صورت گرفته است، مطلوب بودن این روشها را نسبت به روشهای تدریس غیرفعال نشان می‌دهد. در مطالعه‌ای، کیفیت یادگیری به روشهای سخنرانی، تمرین و تکرار، پرسش و پاسخ، نمایش... بررسی شده است. نتیجه نشان داده است که کیفیت یادگیری در روشهایی که همراه با فعالیت بیشتر دانش‌آموزان باشد، به رشد خلاقیت بیشتری می‌انجامد.

شایان ذکر است یادگیری فعال در مقایسه با یادگیری ناعمال موجب می‌شود ارتباطهای بیشتری برای یادگیرنده ایجاد شود.

به طور کلی کلاسهای غیر رسمی یا فعال تأثیر بیشتری در رشد خلاقیت می‌گذارند. اینگونه کلاسها در مقایسه با محیطهای محدود کننده سنتی تسهیل کننده خلاقیت هستند.

نتیجه گیری :

خلاقیت یک توانایی همگانی است که هم ناشی از عوامل مختلف فردی و شخصیتی است و هم عوامل اجتماعی آن مطرح است. هر چند توانایی تفکر خلاق به طور بالقوه و به نحو فطری در انسان به ودیعه نهاده شده است، اما ظهور آن مستلزم پرورش آن است.

یکی از مکانهای پرورش و رشد خلاقیت، مدرسه است. هنگامیکه کودک وارد مدرسه می‌شود، فرایند اجتماعی شدن در محیط آموزشی شروع می‌شود. عوامل بسیار زیادی چون: تکالیف زیاد، تأکید بر حفظ دروس، اجرای برنامه‌های هماهنگ، عدم توجه به تفاوت‌های فردی و سرانجام عدم شناخت یا بی‌توجهی به ویژگیهای کودکان خلاق، سبب می‌شود که قدرت خلاقیت آنان بتدریج کاهش یابد. اما اگر مدرسه شرایط خود و روشهای تدریس را بر پایه شناخت و پرورش استعدادها دانش آموزان، نیاز جامعه و نزدیک کردن محیط مدرسه به شرایط و زندگی بیرونی قرار دهد، می‌تواند در جهت شکوفایی خلاقیت در دانش آموزان گام بردارد.

در تحقیقی که توسط گوگن (1983) با استفاده از تست خلاقیت تورنس در نمونه‌ای از 225 کودک در مدرسه انجام شد، مشخص گردید: روشهای فعال بر رشد خلاقیت دانش آموزان بویژه دختران بیشتر است در مقابل دانش آموزان به روش سنتی کمترین افزایش خلاقیت را نشان داده‌اند. بعد از یک سال حتی خلاقیت آنان، پایین‌تر از خط پایه نسبت به گروه مقابل (روش فعال) نشان داده شد.

در تحقیقی دیگری که توسط هادون و لیتون (1968) در مقایسه بین دو کلاس پویا و سنتی انجام گرفت، مشخص شد که بچه‌ها بعد از گذشت 4 سال از کلاس ابتدایی، برتری پایدارتری را در تفکر و اگر نسبت به بچه‌های با کلاسهای سنتی نشان داده بودند.

میلگرام (1990) نیز معتقد است علت شکست مدرسه در رشد خلاقیت تا حد زیادی به تعلیم و تربیت همشکل و یکنواخت مربوط می‌شود. این در حالی است که هرکدام از بچه‌ها کاملاً با یکدیگر متفاوتند.

در نتیجه‌ی چنین مشاهداتی مشخص می‌شود، اگر محیط آموزشی بویژه روشهای تدریس که مستقیماً مرتبط با تفکر کودک است، مناسب با رشد خلاقیت کودکان نباشد، باعث کاهش خلاقیت می‌شود. تا جائیکه تورنس در اولین یافته‌هایش بیان می‌کند، در رشد خلاقیت کودکان افتی در کلاس چهارم وجود دارد که بدلیل وجود شرایط نامساعد مدرسه بویژه روش‌های تدریس است. همچنین در تحقیقات نشان داده شده است اگر شرایط مناسب تدریس برای کودک در همان کلاس چهارم وجود داشته باشد، این افت با کاهش کمتری روبرو می‌شود و چه بسا نسبت به دانش آموزان با روش سنتی نیز خلاقیت بیشتری نشان دهند. تورنس (1987) در نتایجی از 308 مطالعه انجام شده، نشان می‌دهد که روشهای تدریس مناسب، بر رشد خلاقیت کودکان تأثیر مثبت می‌گذارد و در 70% موارد با موفقیت همراه است.

به طور کلی روش تدریس مناسب در مدارس نه تنها باعث می‌شود که خلاقیت کودکان رشد یابد، بلکه دانش آموزان را با دنیای فردا که مسئله و مشکلات بی‌شماری دارد، آماده‌ی حل مسئله، خلاقیت و نوآوری می‌کند.

پس لازم است تا جامعه در آگاه کردن معلمان به انواع روشهای فعال تلاش کند تا معلمان از روشهای مناسب در کلاس خود استفاده کنند، کنجکاوی کودکان را برانگیزند و شرایط مناسب‌تری را برای

خلاقیت کودکان ایجاد کنند.